



۲۰۱۸/۰۸/۱۵

م. اسحاق نگارگر

## هموطن من بر مینای شکسته غرور انسانی ات می گریم:

آری این تو استی که در کشور آبا و اجدادت بی قدر شده ای و در هوای یک نفس آرامش کوه به کوه و شهر به شهر می گردی ولی در هر جا مشقت و لگد با تحقیر و اهانت به سراغت می آید. در کشور خود چون صاحب اراده و اختیار نیستی بازیچه سیاستمداران شده ای!

سیاستمداران به نام تو کاسه گدایی ات را در چهار گوشه دنیا می گردانند و از همان پولی که به نام تو گدایی کرده اند برای خود مال و ثروت همراه با غرور کاذب می خرند و با تاج الماس های تقلبی بر تو فخر می فروشند و بر سر غنیمتی که مال توست ترا و خانه و کاشانه ترا فدای هوی و هوس خود می کنند و همان شهر ها را که با لیلام کردن غرور و مجد انسانی تو آباد کرده اند بار بار ویران می کنند و بدون یک سر سوزن خجالت باز کاسه های گدایی خود را بر سر بازار جهان می گذارند و باز پول می خواهند تا بر جای کلبه های حقیر تو و برادرانت بلند منزل های خود را آباد کنند.

فداکاری و قربانی شدن در راه وطن را به تو پیشکش می کنند. تو در میدان های جنگ گشته می شوی یا می گشی و ردای افتخار و پیروزی را بر شانه های خود می افکنند. قهرمان معرکه های گشتار خود و هموطن خود تو استی ولی مثنی تماشاگر لقب های قهرمانی را به خود می دهند.

وقتی از چهار دیوار کشور خود بار سفر می بندی و به دیار همسایگان می روی در پاکستان «مهاجر» بیچاره و بینوا استی که پولیس پاکستانی تبنگ خواری و غریبی ات را با لگد می زند و آخرین کلدار هایت را از جیب تو می گیرد و در جیب خود می گذارد و تا زبان به اعتراض می گشایی قطعه چرسی را که حاضر و آماده در جیب خود دارد در جیب تو می گذارد و ترا به جرم عملی که روحت از آن خبر ندارد زیر زدن می گیرد و تو مینای شکسته غرور خود را می گیری و با گردن پت به راه می افتی.

در ایران نیز یا «بربری» استی و یا هم «افغانی پدر سوخته» و آنجا نیز خرد ضابط ایرانی بر تو اکت جنرالی می کند و با غرور و تبختر صد بار عمل «پروت سئ و ولار سئ» را بر تو تکرار می کند. در بهشت غرب هم که تکلیف معلوم است. خدایان مغرب زمین نیز دست رد بر سینه ات می کوبند زیرا که اینان نیز به خاطر «آزادی» تو

سپاه فرستاده اند و از کیسه مردم خود پول برداشته اند تا کیسه اربابان سیاسی کشور ترا پُر کنند و به خاطر آن منفعت ها که برای من و تو معلوم نیست آنان را به جنگ های زرگری بیندازند و من و تو را که درمانده ایم وادارند که هر روز برای پرستش خود بُت تازه بیافرینیم و به دور یک قهرمان برقصیم تا نتیجه هویدا شود که باز ما را فریفته اند و گاو احساسات جوانی ما را به نفع خود دوشیده اند.

همین دو شب پیش بود که یک کلب تحقیر و توهین ترا در سرحدات ترکیه تماشا می کردم و بر مینای شکسته غرور و فریادهای درد تو می گریستم.

آری سربازان تُرک نیز ترا خریطه بُکس پنداشته زیر مشّت و لگد گرفته بودند. تو هموطن من همانند رندی شده ای که می گفت:

نه در مسجد گذارندم که رندی

نه در میخانه کاین خَمّارخام است

میان مسجد و میخانه راهیست

غریبیم؛ بیکسم آن ره کدام است

و اما برای تو در میان مسجد و میخانه نیز راهی نیست. تو میخانه نشینان را آزموده بودی و اینک نیز نوبت مسجد نشینان است که نه از خدا حیا می کنند و نه از بندگان خدا ترسی دارند!

بگو هموطن من که بر مینای شکسته غرورت می گریم غیر از خودت چه کس را ملامت کنم؟

تا وقتی تو برایت خدایان کاذب می تراشی و رهایی و آزادی ات را به امید این یا آن «قهرمان» به عهده تعویق می اندازی وضع همین است که هست.

فقط یک بار به تمام این ها «نه» بگو و مینای غرورت را به پول و بدتر از آن به یک شکم پلو چرب مفروش که «زندگی جهد است استحقاق نیست!» ۱۴ اگست ۲۰۱۸ نگارگر برمنگهم

